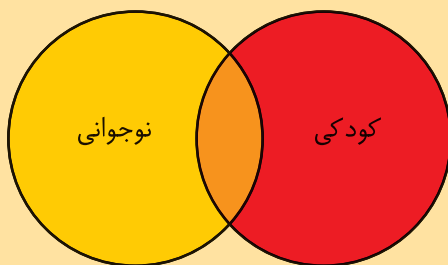


# دیگه بچه نیستم!

از زمانی که علامت‌های بلوغ در جسمت ظاهر می‌شود، کم‌کم وارد دوره نوجوانی می‌شوی. اما به همین سادگی‌ها هم نیست. چالش‌های زیادی در پیش رو داری. البته به پدر و مادر و اطرافیان تو هم بستگی دارد. بسیاری از پدر و مادرها هم به طور ناگهانی با بلوغ فرزندشان روبه‌رو می‌شوند. بسیاری از آن‌ها هنوز خودشان را آماده کمک به فرزندشان که دارد دوره کودکی را پشت سر می‌گذارد، نکرده‌اند. حتی ممکن است یک برادر یا خواهر کوچک‌تر از خودت هم داشته باشی که از تغییرات بدنی تو شوکه شود و حتی بعضی وقت‌ها مسخره‌ها کند. گاهی هم از تغییر رفتارهای والدین با تو ناراحت شود.

## پس من از کی نوجوان می‌شوم؟



هنوز ممکن است مثل کودکان فکر کنی و مرتب به تو بگویند تو دیگر مرد شده‌ای یا تو دیگر خانم شده‌ای. یا دیگر تو بزرگ شده‌ای گاهی باورت نمی‌شود بزرگ شدن را. اما دلت نمی‌خواهد کوچک یا کودک بمانی، چون بزرگ شدن لذتی دارد که کم‌کم داری آن را می‌چشی. وقتی مادرت با ترس و لرز کمتری تو را برای خرید به یک خیابان آن‌طرف‌تر می‌فرستد و یا اینکه پدرت در بازی‌ها نگران زمین خوردن تو نیست، ممکن است از رفتار تازه آن‌ها لذت ببری و یا هنوز دلت بخواهد همچنان مثل کودکان با تو رفتار کنند. به طرح روبه‌رو نگاه کن!



## روی این پل گاهی می‌گویی حواستان به من باشد و گاهی می‌گویی دست از سرم بردارید



تنهایی از این پل عبور کنی. از آن سو، پدر و مادرت همچنان مراقب تو هستند. پدر و مادرهای باهوش و کاردان طوری از فرزندانشان مراقبت می‌کنند که فرزند متوجه مراقبت آن‌ها نمی‌شود. اما تو باید به آن‌ها حق بدهی که نگران تو باشند. آن‌ها هم هنوز به آن نقطه هم‌پوشانی بین کودکی و نوجوانی تو نگاه می‌کنند. آن‌ها هم هنوز باورشان نشده است که تو داری پا روی پل نوجوانی می‌گذاری. چون گاهی کودکانه رفتار می‌کنی و گاهی نوجوانانه. حالا شاید بپرسی که من باید چه کار کنم؟ چه کار کنم که زودتر گام‌هایم را روی این پل بگذارم و بروم. پاسخ من این است: بعضی چیزها دست خودت نیست. و این هم‌پوشانی خود به خود محو خواهد شد. تو باید با صبر و حوصله این دوره را پشت‌سر بگذاری.

در محل تقاطع این دو دایره که کودکی و نوجوانی تو را به هم وصل می‌کند، مقداری هم‌پوشانی وجود دارد. به معنای این است که در مسیر رشد خودت از این منطقه عبور خواهی کرد. در این منطقه معلوم نیست کودک هستی یا نوجوان. این حالت، هم تو را سر در گم می‌کند و هم اطرافیانت را. نگران نباش این دوره زیاد طول نمی‌کشد. اگر مطلب شماره قبل را خوانده باشی، من از پل نوجوانی حرف زدم. این قسمت وسط مثل گذاشتن اولین قدم‌ها بر پل است؛ پلی که هم دلت می‌خواهد از آن عبور کنی و هم از آن می‌ترسی. هنوز اعتماد کافی به محکم بودن این پل نداری. این حالت کاملاً طبیعی است. گاهی به عقب بر می‌گردی و از والدینت کمک و پشتیبانی می‌خواهی و گاهی به جلو می‌روی و می‌خواهی خودت به